**به نام خدا**

**سخن سردبیر**

**رابطۀ متقابل فرهنگ و زبان**

زبان به عنوان موضوعی فکری و فلسفی، از دیرباز مورد توجه دانشمندان و پژوهشگران بوده است. در روزگار معاصر، محققان علوم شناختی، زبان را «دریچۀ ورود به ذهن» و یکی از عالی‌ترین نمودهای ذهن می‌دانند که هم محصول شناخت است و هم خود فرایندی شناختی به حساب می‌آید. «شناخت فرهنگی» که در یک جامعه بسط یافته، در شکل‌گیری جنبه‌های مختلف زبان نقش مهمی ایفا می‌کند، به گونه‌ای که می‌توان زبان را جایگاهی برای حفظ و نگه‌داری شناخت فرهنگی و به اشتراک گذاشتن آن در نظر گرفت. به عبارت دیگر، زبان در قالب «مفهوم‌سازی‌های فرهنگی-زبانی»، نقش خود را هم به عنوان مخزنِ حافظه و هم به عنوان ابزاری منعطف برای انتقال شناختِ فرهنگی و مؤلفه‌های آن ایفا می‌کند.

مطالعۀ فرهنگی به دو دلیل عمده با زبان مرتبط است: اول آن‌که بن‌مایه‌های وجودی فرهنگ، تجلی‌گاه و در عین حال، متأثر از توانمندی‌های زبانی انسان است. دیگر آن‌که امروزه جوامع بشری تمام جنبه‌های زندگی انسان، به ویژه فعالیت‌های زبانی او را در چارچوب مطالعۀ فرهنگ قرار می‌دهند. آنچه مسلّم است، این است ‌که انسان در قالب زبان به «مفهوم‌سازی‌های فرهنگی» می‌پردازد. مفهوم‌سازی‌ها تا حد زیادی در سطح فرهنگیِ شناخت تکوین می‌یابند. همۀ افراد یک جامعه تا حدودی در تجربه‌های مشترکی شرکت دارند و به طور مداوم، شیوۀ مفهوم‌سازی تجربی خود را با هم تبادل و آن‌ها را قراردادی می‌کنند. این نوع مفهوم‌سازی‌ها «مفهوم‌سازی فرهنگی» نامیده می‌شود. مفهوم‌سازی‌های فرهنگی به نوبۀ خود، نظام‌هایی پیچیده و پویا از دانش و آگاهی به وجود می‌آورند و در طول زمان این نظام‌های پویا می‌توانند اندیشه و رفتار مردم را هدایت کنند و حتی جهان‌بینی آن‌ها را شکل دهند. و بدین ترتیب، مفهوم‌سازی‌های فرهنگی، اعضای یک گروه فرهنگی را قادر می‌سازند تا با ذهنیتی مشترک به مسایل بنگرند.

رابطۀ متقابل فرهنگ و زبان با ایجاد مفهوم‌سازی‌های فرهنگی منجر به ایجاد زبان‌شناسی فرهنگی می‌شود و هدف غایی زبان‌شناسی فرهنگی آن است که در چارچوب مطالعات میان رشته‌ای، با استفاده از ابزارهای تحلیلی و مفاهیم نظری علوم گوناگونی که پیش از این جدا از هم در نظر گرفته می‌شدند، از دستاوردهای حوزه‌های متعدد مربوط به مطالعات فرهنگی و زبان‌شناسی کاربردی، مانند روابط میان‌فرهنگی، و کاربردشناسی بینافرهنگی بهره گیرد و به دانش فرهنگی که به نحوی تکوینی در فرآیند تعامل میان اعضای یک گروهِ فرهنگی در طول زمان و مکان شکل می‌گیرد، جهت بخشد. در واقع، دستیابی به الگوهای فرهنگی جز از طریق مطالعات زبانی و پژوهش‌های بینارشته‌ای امکان‌پذیر نیست. در پرتو چنین نگاهی، آنچه را که به عنوان میراث فرهنگی، ادبی و هنری می‌شناسیم، و در علوم به ظاهر متفاوت و مستقلی همچون: ادبیات، تاریخ، اساطیر، عرفان، فلسفه و ... نمود می‌یابد، به وحدت می‌رسند و تمام این دانش‌ها، در تعامل با هم، یک فرهنگ به هم پیوسته را تشکیل می‌دهند. لذا بهترین و مؤثرترین شیوۀ مطالعۀ فرهنگ، در ارتباط با زبان شکل می‌گیرد و با نگاهی کل‌نگر، هریک از پژوهش‌های شاخص و آرمانی، جنبه‌ای از این فرهنگ درخشان را آشکار می‌نماید.

مجلۀ مطالعات ایرانی از مقالاتی که سبب ایجاد این نوع بستر برای مطالعه در مسایل فرهنگی و زبانی شود، به شدت استقبال می‌کند و معتقد است مطالعات مختلف، در عین تفاوت در روش و مواد، از حیث نتیجه و غایت نهایی که تبیین «الگوهای فرهنگی» جامعۀ ایرانی-اسلامی است، در واقع یکی هستند. به قول مولانا:

ده چـراغ ار حـاضر آید در مـکان هـر یکی باشد به صورت غیر آن

فـرق نتـوان کــرد نـور هـر یـکی چون به نورش روی آری بی‌شکی

گر تو صد سیب و صد آبی بشمری صد نماند یک شود چون بفشری

در معانی قسمت و اعـداد نیـست در معـانی تـجزیه و افراد نیست

محمدرضا صرفی